

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که، محقق نائینی(ره) در قسم دوم که قید عدمی را، از نهی نفسی استفاده کردیم، بخلاف مشهور قائل اند به اینکه، تقیید و مانعیت تابع حرمت نیست، بلکه هر دو در عرض یکدیگرند و معلول برای علت واحد به نام نهی هستند. «[اقیموا الصلاه](#) و لا تغصب» که مثال قسم دومند، در موعدي اجتماع پیدا می کنند، این «لا تغصب»، «[اقیموا الصلاه](#)» را تقیید می زند، حرمت الغصب و تقیید اینها در عرض واحدند، برخلاف مشهور که قائلند که، تقیید تابع برای حرمت است، اول حرمت می آید، بعد به تبع حرمت، تقیید محقق می شود.

عرض کردیم که، مرحوم آقای خوئی(قدس سره) فرموده اند که: مقام از باب تبعیت دلالت التزامی نسبت به مطابقی است، اگر قائل شدیم که، دلالت التزامی، همانطوری که در اصل وجودش تابع دلالت مطابقیه است، در بقاء و حجیتش هم تابع آن هست، کما اینکه مشهور قائلند، باید بگوییم که: وقتی حرمت از بین رفت، تقیید که دلالت التزامیه است هم از بین می رود. اما اگر گفتیم که: دلالت التزامیه، تابع دلالت مطابقی در بقاء و حجیت نیست، که مرحوم نائینی همین مبنا را قائل است، -ایشان قائل اند که، دلالت التزامی، فقط در وجود و حدوث تابع دلالت مطابقی است، اما در بقاء و حجیت تابع نیست، لذا اگر حرمت از بین رفت، دیگر تقیید و مانعیت از بین نمی رود.

این خلاصه بیان و اشکال مرحوم آقای خوئی(ره) با آن توضیحی که دیروز مفصلاً عرض کردیم بود. در عبارات مرحوم نائینی(ره) در اجود التقریرات، اصلاً اشاره ای به دلیلشان نشده و فقط در آنجا فرموده اند که: مشهور قائل اند که، تقیید تابع و متفرع بر حرمت است، اما به نظر ما، تقیید و حرمت در عرض واحد است و هر دو معلول برای نهی، یعنی وقتی «لا تغصب» آمد، در زمان و آن واحد، دو عمل و عنوان محقق می شود، یکی حرمت الغصب و دیگری تقیید صلاه به اینکه صلاه باید در غیر دار غصبی باشد.

اما همین طور که عرض کردم، در کلام ایشان هیچ استدلالی نشده، شاید بیشتر نظرشان روی مسئله علیت باشد. فرموده اند: همانطوری که نهی علت حرمت است، علت تقید هم هست، یعنی حرمت دیگر علت برای تقیید نیست، آنچه که علت برای تقیید است عبارت از نهی است.

اگر در عبارات ایشان دقت کنید، همین معنا را فقط به دست می آورید که می خواهند بفرمایند: وقتی «لا تغصب» آمد، در زمان واحد دو چیز محقق می شود و این «لا تغصب» هم علت برای حرمت و هم علت برای تقیید است.

اشکال استاد محترم به کلام محقق نائینی(ره)

نکته ای که باید بررسی اشاره ای شود، این است که، اینجا که بحث علیت و معلولیت در کار نیست، يك نهی داریم که موضوع له لغوی یا عرفی دارد و دارای مدلولی است، که عبارت از حرمت است. حال اگر اصلاً چیزی بنام «[اقیموا الصلاه](#)» نداشتیم،

وقتي كه «لا تغصب» مي آمد، غير از اين حرمت، چيز ديگري از آن استفاده نمي شد. اگر واقعاً اين نهي، هم علت براي حرمت و هم تقيد باشد، بايد بگويم: با قطع نظر از «[اقيموا الصلاه](#)»، اين دو را در اينجا استفاده مي كنيم. اگر بگويم: تعبير ايشان به علت، يك تعبير مسامحي است، واقعاً منظورشان آن علت و معلوليت واقعي نيست، منتهي مي خواهند بگويند: وقتي نهي آمد، دو مدلول همراه آن وجود دارد، يكي عبارت از حرمت و ديگري عبارت از مانعيت است. خوب، اين فرع بر اين است كه، قبلاً يك «[اقيموا الصلاه](#)» در كار باشد، كه اگر «[اقيموا الصلاه](#)» هست، آن را تقيد بزند، اما اگر وجود نداشته باشد، آيا اين دو مدلول در اينجا وجود دارد؟

نهي فقط يك مدلول واحد دارد، كه عبارت است از حرمت. اما اگر فقيه يا عرف يا عقلاء، از دليل و خطاب ديگر مولا، مثل «[اقيموا الصلاه](#)» با «لا تغصب»، بعد از آن كه حرمت الغصب ثابت شد، «[اقيموا الصلاه](#)» را تقيد زدند به اينكه نماز بايد در دار غصبي نباشد، اين ربطي به مدلول نهي ندارد. پس اين مدعاي مرحوم نائيني (ره) في حد نفسه به نظر ما مخدوش است و حق با مشهور است.

اگر سوال شود كه آيا تقيد تابع و متفرع بر حرمت است، يا اينكه اين دو در عرض يكدیگرند؟ مي توانيم بگويم: حتي ترديدي نيست كه حق با مشهور است، براي اينكه اگر علم به وجود «[اقيموا الصلاه](#)» نداشته باشيم، اصلاً عرف و عقلاء دو چيز از اين نمي فهمند، آنچه كه از اين مي فهمند، يك مدلول است بنام حرمت. منتهي وقتي حرمت الغصب ثابت شد، مي گويند: اگر مولا يك دستوري مثل «[اقيموا الصلاه](#)» داد كه نياز به مكاني دارد، او مانعي ندارد كه آن را تقيد بزنيم. لذا اين حرمت الغصب، مثلاً نسبت به دليل صوم تقيد ندارد، چرا كه صوم نياز به تحقق در يك مكان خاص ندارد. اگر غاصبي جايي را غصب كرد و در آنجا روزه هم گرفت، اصلاً بحث اجتماع امر و نهي تحقق پيدا نمي كند. بايد يك وجود واحد شود، كه مجمع براي دو عنوان شود، يكي عنوان صلاه، يكي عنوان غصب، اما اگر كسي در يك زمين غصبي روزه گرفت، وجود واحد مجمع براي دو عنوان نيست، براي اين كه صوم، امر دروني و مربوط به نيت خود شخص هست و وجود خارجي و مبرزي ندارد. لذا در بعضي از روايات هم وارد شده كه، واجبي كه ريا در آن راه ندارد صوم است. علي اي حال مي بينيم كه، اين «لا تغصب» نسبت به صوم تقيد ندارد، بلكه نسبت به «[اقيموا الصلاه](#)» تقيد دارد و اين تقيد بعد از آن است كه، حرمت ثابت شده باشد.

پس اولاً مرحوم نائيني (ره) دليلي بر اين مدعا ندارد. تعبير به علت و معلوليت قطعاً مسامحه است. ثانياً «لا تغصب» يك مدلول واحد بيشتر ندارد و آن حرمت الغصب است و بعد از آن كه حرمت ثابت شد، در بعضي از موارد تقيد مطرح است.

خود همين اختلاف موارد هم، شاهد ديگري است كه، وقتي مي گوييد: «لا تغصب» هم حرمت مي آورد و هم تقيد، تقيد چه؟ به چه قيدي؟ مقيد چيست؟ معلوم نيست، بايد يكي يكي بررسي كنيم، مثلاً اگر «[اقيموا الصلاه](#)» است، تقيد مي زند، اگر «[كتب عليكم الصيام](#)» است، تقيد نمي زند.

همينطور اين كه بگويم: با «لا تغصب» مانعيت مي آيد، كجاي «لا تغصب» دلالت دارد كه، غصب مانع عن الصلاه است؟ همين كه متعلق تقيد و مانعيت روشن نيست، بهترين شاهد است بر اينكه، وقتي نهي آمد، يك مدلول واحد بيشتر نيست.

نقد و بررسي استاد محترم در كلام محقق خويي (ره)

مرحوم آقاي خويي (ره) فرموده اند: تقيد و مانعيت مدلول التزامي صيغه نهي و حرمت است. وقتي با «لا تغصب» حرمت ثابت شد، مدلول التزامي حرمت، تقيد و مانعيت است، اگر گفتيم دلالت التزامي حدوثاً و بقاً تابع مطابق است، وقتي اضطرار آمد، هم حرمت و هم تقيد و مانعيت از بين مي رود. اما اگر گفتيم: حدوثاً تابع است اما بقاً تابع نيست، اضطرار كه آمد حرمت را از بين مي برد، اما تقيد و مانعيت به قوت خودش باقي است.

در فرمايش مرحوم آقاي خويي (ره) در اينجا، به نظر ما خلتي شده، كه عرض مي كنم و شما در آن دقت فرماييد. در باب عام و خاص و اطلاق و تقيد، اگر مولا گفت: «اعتق رقبه» و بعد در دليل ديگر فرمود: «لا تعتق رقبه كافره»، رقبه كافره را آزاد نكن، اينجا عرف و عقلاء مي گويند: دليل دوم، مقيد براي دليل اول است. حاكم به تقيد عرف است.

در ما نحن فيه، يك «اقیموا الصلاه» داریم و يك «لا تغصب»، که در دو فرض در آن بحث وجود دارد؛ يك فرض این است که، نسبت «لا تغصب» به «اقیموا الصلاه» چه نسبتی هست؟ آیا «لا تغصب»، «اقیموا الصلاه» را تقیید می‌زند یا نه؟ نسبت بین صلاه و غصب، عام و خاص من وجه است، در عموم و خصوص من وجه، نمی‌توانیم بگوییم که: «لا تغصب» به طور کلی «اقیموا الصلاه» را تقیید می‌زند، پس تقیید را از کجا آوردیم، که می‌گوییم: صلاه، در دار غصبی یا زمین غصبی نباید باشد؟

چون نسبت عموم و خصوص من وجه است، «لا تغصب» نمی‌تواند «اقیموا الصلاه» را تقیید زند، چراکه آن طرفش هم می‌شود بگوییم: «اقیموا الصلاه»، «لا تغصب» را تقیید زند، نتیجه این می‌شود که بحث تقیید در مورد اجتماع است و نه بنا بر امتناع، یعنی دو فرض باید در اینجا کنیم، اگر در يك جا، صلاه و غصب اجتماع پیدا کردند و در بحث اجتماع امر و نهی، قائل به امتناع شویم و جانب نهی را بر جانب امر غلبه دهیم.

اما با قطع نظر از اجتماع، تقیید وجود ندارد، اگر کسی در مورد اجتماع امر و نهی جوازی شد و در زمین غصبی نماز خواند، این عمل به عنوان انه صلاه، مأمور به می‌شود و به عنوان انه غصب، منهی عنه. این تقیید آیا مثل «اعتق رقبة و لا تعتق الرقبة الکافره» است؟ تقیید در «اعتق رقبة» تقییدی بود که، حاکم به آن عرف است، اما تقیید در اینجا حاکم به آن عقل است، یعنی عقل می‌گوید: اجتماع امر و نهی ممتنع است و جانب نهی را غلبه می‌دهد. عقل می‌گوید که: تقیید به وجود می‌آید، یعنی وجوب صلاه، مقید می‌شود به اینکه، غصب نباشد. بنابراین تقیید در اینجا را عقل بیان می‌کند.

اصلاً تقیید در اینجا، از باب دلالت التزامی نیست. دلالت التزامی - که در محل خودش بحث می‌شود که می‌گوییم دلالت التزامی تابع دلالت مطابقی است - يك دلالت عرفی است، عرف در يك جا می‌گوید: این مدلول مطابقی، این لازم را هم دارد. اما در اینجا اصلاً بحث دلالت و دلالت التزامی مطرح نیست.

در کتاب منتقی الاصول، در اشکالی به مرحوم خوئی (ره) فرموده‌اند که: اینجا دلالت التزامی عقلی است. نه اصلاً دلالت التزامی اینجا مطرح نیست. عقل در اینجا، حاکم به این تقیید است.

نظریه استاد محترم

پس اگر اضطرار آمد و حرمت را از بین برد، دیگر عقل در اینجا حکم به تقیید نمی‌کند و دیگر تقییدی وجود ندارد که بگوییم: حرمت از بین می‌رود. اما مدلول التزامی باقی است. به عبارت اخري این بحث اصلاً ارتباطی ندارد به اینکه بگوییم: آیا دلالت التزامی حدوثاً و بقاً تابع مطابقی هست یا نه؟ حاکم به تقیید و مانعیت عقل است و عقل در اینجا می‌گوید: اگر این نهی و حرمت از بین رفت، تقیید هم از بین می‌رود.

تایید قسمت سوم کلام مرحوم نائینی (ره)

در قسمت سوم، حرف مرحوم نائینی (ره) درست است، ایشان در جایی که، قید از راه تراحم به وجود می‌آید، فرموده‌اند که: وقتی که حرمت رفت، تراحم هم می‌رود، تراحم که رفت، تقیید و مانعیت هم از بین می‌رود. وقتی در خود عبارت اجود التقریرات دقت کنید، «وجود الفرق بین القسم الثاني و القسم الثالث مشکل جداً».

نقد و بررسی قسم اول کلام مرحوم نائینی (ره)

در قسم اول که قید عدمی را از يك نهی غیری استفاده کردیم، مرحوم نائینی (ره) فرموده‌اند: این نهی ارشاد به مانعیت است. وقتی ارشاد به مانعیت است. این نهی اطلاق دارد، یعنی مثلاً فرض کنید، لباس حریر «مانعٌ عن صحت الصلاه مطلقاً»، چه در فرض

اضطرار و چه در فرض عدم اضطرار، اگر حرمت رفت، مانعیت از بین نمی‌رود. ظاهراً مرحوم خوئی(ره) هم در این قسم اول فرموده‌اند: «في كمال صحت و المتانه».

اینجا می‌خواهیم تأملی کنیم که، مبنای این فرمایش نائینی(ره) در اینجا، اطلاق است، یعنی دلیلی که می‌گوید: «لا تصل في لباس الحریر» اطلاق دارد، یعنی چه در حال اضطرار و چه غیر اضطرار، در حالیکه اگر کسی در این اطلاق تردید کرد، که انصراف به حال اختیار دارد و نسبت به حال اضطرار يك فرد نادر است. پس در همین قسم اول هم باید بگوییم: اگر حرمت رفت، مانعیت هم از بین می‌رود.

و صلَّى الله على محمد و آله الطاهرين